گزارش خبر
NEWSREPORT

کد خبر: ۴۵۶۵۰۰
دوشنبه ۹ خرداد ۱۴۰۱ ۹:۴۹

یادداشتی از مهرداد صدر نفیسی؛

فیلمی که چون اسید به مغز استخوان رسوخ میکند

با نگاه به کارنامه کارگردانی حمیدرضا قربانی درمی یابیم فیلم مغز استخوان همچون فیلم پیشین او (خانه ای در خیابان چهل و یکم) تنها برشی ۱۱۰ دقیقه ای اما قابل تأمل از زندگی آدم ها می باشد که کارگردان کوشیده هر چه بهتر در به تصویر کشیدن آن کوشا باشد.

به گزارش خبر، مهرداد صدر نفیسی در یادداشت ارسالی با موضوع "فیلمی که چون اسید به مغز استخوان رسوخ میکند" به پایگاه خبری گزارش خبر آورده است؛

در این فیلم نویسنده با خلق موقعیتی بحرانی اما کاملا ناگزیر سعی در این مهم داشته که مخاطب را در شرایط ملتهب قرار دهد و چنان اعصاب او را با قرار دادن موقعیت های بحرانی کوچکتر در خلال فیلم درگیر می‌کند که پس از پایان فیلم گویی از گوشه رینگ بوکس برخاسته و پی مددی می گردد.

سوژه اصلی داستان که توسط پریناز ایزدیار و بابک حمیدیان پیش برده می شود حکایت از تقابل مفاهیمی دارد که اگر بیش از حد در جامعه هایلایت شوند، می‌تواند تصمیم غلط بیافریند. حضور مفاهیمی چون غیرت و ناموس در جامعه ی جنسیت زده ای همانند جامعه سنت گرا و مذهبی ایران این پتانسیل را برای جنس مرد به وجود می آورد که مادر را بر سر دوراهی انتخاب جان فرزندش و غیرت همسرش قرار دهد.

در فیلم شاهد این موضوع هستیم که بهار به دلیل نجات جان فرزندش از مهلکه ی سرطان باید اقدام به پیوند سلول های بنیادی کند. رویه ای که برای تحقق آن باید از خواهر یا برادر کودک مدد جست.

التهاب و بحران قصه اینجاست که بهار از همسر پیشین خود یعنی مجید که فردی است با ناراحتی های اعصاب و روان و بزهکار جدا شده و مجید بابت جرم قتل در زندان است. حالا بهار باید با توافق همسر دوم خود یعنی حسین از یکدیگر جدا شده و مجددا به مجید رجوع کند و نطفه ای جا گذارد در رحم خود تا شاید بتواند جان فرزند خود را نجات دهد.

تصمیم مهمی که بهار (پریناز ایزدیار) و حسین (بابک حمیدیان) به فراخور قصه باید بر سر آن توافق کنند شاید هر صد سال بین زوج ها اتفاق نیفتاد، اما حتی به تصویر کشیدنش برای یک بار هم می تواند نفس در سینه حبس می کند.

فیلم پیش رو برخلاف دیگر فیلم‌ها آرام آرام مخاطب را در دل قصه جا نمی کند، بلکه با شروع سکانس ابتدایی و به طبع سکانس های بعدی در چند دقیقه آغازین فیلم تماشاگر در می یابد در فضایی پر التهاب قدم نهاده است. چرا که از همان ابتدا نشان دادن چهره مضطرب و طفره رفتن های حسین از پاسخ گویی به بهار در مورد وضعیت پیشرفت بیماری فرزندش به مخاطب چنین القا می کند که آماده اتفاقات بدتر از این باید باشد.

در میانه فیلم کارگردان و نویسنده به سوژه ای فرعی اما همچنان قوی فیلم نیز می پردازند. سوژه ای که جواد عزتی در کاراکتر مجید و نوید پورفرج در کاراکتر امیر (برادر مجید) به ایفای نقش می پردازند. این سوژه و به تصویر کشیدن آن به شدت در قوی تر شدن بازوهای اجرایی فیلم خوش می درخشد و قویا پتانسیل تبدیل شدن به یک فیلم مستقل را نیز دارد.

با کمی دقت به المان های کوچک اما مهم فیلم همچون رد کردن راه درست به هنگام رانندگی کاراکتر حسین در اتوبان و دنده عقب گرفتن و بازگشت به راه اصلی، پارک کردن ماشین به زیر تابلوی پارک ممنوع و همچنین نَم دادن دیوار چاپخانه و خراب شدن سفارشات مشتری در خلال فیلم، همه این نوید را به مخاطب می دهد که راه درست در جاری شدن خطبه طلاق و جاری شدن خطبه عقد دیگری نیست.

چرا که با رسیدن به انتهای قصه و قدم نهادن جواد عزتی به اتاق ملاقات خصوصی زندان جملاتی رد و بدل می شود که در می یابیم کاراکتر بی ثبات و بزهکار جواد عزتی تصمیمی بسیار درست تر از دیگر کاراکترهای داستان می گیرد.